

هو الله سبحانه الواحد الأحد وكل من سواه خلقه
او، خداوند سبحان، یکتا و یگانه است و هر چه غیر او،
جملگی مخلوق اویند

الله سبحانه وتعالى رد في القرآن الكريم على الذين قالوا إن الله سبحانه إبناً انفصل عنه أو وُلِدَ منه أو صَدَرَ عنه بمعنى أنه لاهوت مطلق صدر عن لاهوت مطلق، أو الذين يقولون إن الإنسان المخلوق يمكن أن يرتقي حتى يكون موصولاً باللاهوت المطلق، أي أن حقيقة هذا الإنسان تكون اللاهوت المطلق؛ لأنه اتحد باللاهوت المطلق، وبهذا حسب تفكيرهم يكون اللاهوت المطلق قد نزل في الناسوت وبالجسد، أو بين الناس في إنسان منهم وهذا الإنسان يكون ابن الله.

خدای سبحان و متعال در قرآن کریم سخن کسانی را که گفته‌اند خداوند پسری دارد که از او منفصل شده یا از او متولد گشته یا از او صادر شده به این معنا که از لاهوت مطلق، یک لاهوت دیگر حاصل شده را مردود شمرده است. همچنین عقیده‌ی آن عده را که می‌گویند انسان آفریده شده می‌تواند تا آنجا ارتقا یابد که به لاهوت مطلق برسد یعنی به طوری که وی با لاهوت مطلق یکی و خود در واقع به لاهوت مطلق تبدیل گردد را نیز کذب شمرده است. بر اساس نگرش این افراد، لاهوت مطلق در ناسوت و در جسد تنزل یافته یا به صورت یک انسان در بین مردمان متجلی گشته است و این انسان، پسر خدا می‌باشد.

والحقیقة مع أنّ هذا الطرح العقائدي الذي تبناه العلماء غير
العاملين باطل، ولكن الله سبحانه وتعالى ولرحمته خاطبهم وكلمهم

حتى في تفاصيل التنظير لهذا الاعتقاد، فتجده تعالى يفصل لهم ويبين لهم مواضع الخلل في عقيدتهم.

در حقیقت با این که این دیدگاه اعتقادی که علمای غیرعامل بنیان نهاده‌اند، باطل است ولی خداوند سبحان و متعال از روی رحمتش، حتی در جزئیات چنین نظریه‌ای آنها را مخاطب قرار داده و با آنها صحبت کرده و است. شما می‌بینی که حق تعالی موضوع را برای آنان موشکافی می‌کند و آسیب‌ها و نقصان نهفته در این عقیده را به آنها گوشزد می‌نماید.

قال تعالى: (بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنِّي يَكُونُ لَهُ وَلَدٌ وَلَمْ تَكُنْ لَهُ صَاحِبَةٌ وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ) [360].

خداوند متعال می‌فرماید: «پدیدآورنده‌ی آسمان‌ها و زمین است، چگونه او را فرزندی باشد و حال آن که او را همسری نیست، هر چیزی را او آفریده است و به هر چیزی دانا است» [361].

(أَنِّي يَكُونُ لَهُ وَلَدٌ وَلَمْ تَكُنْ لَهُ صَاحِبَةٌ): وهذا النقص التام الذي كلمهم الله به لا يمكنهم رده بأي شكل أو صورة؛ حيث إن معناه: إنكم تقولون بوجود ولد له سبحانه وتعالى، وهذا الولد هو لاهوت مطلق (أي أنه كامل مطلق وغني مطلق لا يفتقر لغيره)، فإن قلتم إنه صدر منه وحده سبحانه وتعالى، فهذا يعني أن الإبن مطابق للأب تماماً - وبغض النظر عن أن الحقيقة البسيطة المطلقة يستحيل تعددها - فأی معنی، وأی حکمة من هذا الصدور، مع عدم وجود أي تمايز أو اختلاف أو تغاير يمكن تصوره؟! فهل تقولون إن الأب غير حكيم ليصدر أو ليولد ابناً له لا فائدة له سبحانه أو لغيره من صدوره؟!!

«چگونه او را فرزندی باشد و حال آن که او را همسری نیست»: و این نقض تامی است که خدا به وسیله‌ی آن با ایشان سخن گفته است و آنها به هیچ وجه قادر نیستند آن را رد کنند؛ زیرا معنایش این است که: شما معتقدید خدای سبحان و متعال فرزندی دارد و این فرزند همان لاهوت مطلق است (یعنی کامل مطلق و غنی مطلق است و به دیگری نیازمند نیست). اگر بگویید که این فرزند فقط از خدای سبحان و متعال صادر شده، به آن معنا است که فرزند کاملاً با پدر مطابقت دارد. با قطع نظر از این که حقیقتِ بسیط (غیر مُرکَّب) مطلق نمی‌تواند متعدد و چندگانه باشد. حال، در این صدور چه مفهوم و چه حکمتی نهفته است؟! و حال آن که (اصولاً) هیچ تمایز یا اختلاف و تغییری که بتوان به تصوّر آورد، وجود ندارد؟! آیا بر این باورید این پدر غیرحکیم است، چرا که فرزندی از او متولد یا صادر شده است که نه برای او سبحان و متعال سودی به همراه دارد نه برای دیگری؟!!

وإن قلت بوجود الاختلاف أو التمايز أو التغاير - كما يصرح النصارى اليوم إن الأقانيم متميزة - فهذا يحتم وجود لاهوت ثانٍ (..... صَاحِبَةٌ.....) ليكون الابن صادرًا عن الاثنين فلا يطابق أحدهما؛ لأنه صدر عنهما معاً، فهل أنتم تقولون بوجود اللاهوت الثاني (الصاحبة) الذي سبق الابن [362] !!!؟!

اگر به وجود اختلاف یا تمایز یا تفاوت معتقد باشید همان‌طور که نصاری امروزه چنین باور دارند و می‌گویند اقانیم از هم متمایزند، این الزاماً به معنای وجود لاهوت دوم است (...صَاحِبَةٌ....) تا پسر از دو تا صادر شده باشد که در این صورت مطابق با هیچ کدام نخواهد بود چرا که او از هر دوی اینها با هم صادر

شده است. بنابراین آیا شما به وجود لاهوت دوم (الصاحبة = همسر) که پیش از پسر بوده است، اعتقاد دارید [363]؟!!

فاعلموا أنكم إن قلتم بوجود الإبن فلا بد أن تقولوا بوجود اللاهوت الثاني (الصاحبة) قبله وإلا فكيف تقولون بوجود الإبن (اللاهوت المطلق الذي صدر عنه) دون وجود اللاهوت المطلق الثاني (الصاحبة) ابتداءً معه سبحانه وتعالى، ووجود الإله المطلق الثاني (الصاحبة) ابتداءً معه سبحانه وتعالى محال؛ لأن اللاهوت المطلق حقيقة بسيطة مطلقة ولا يمكن أن تتعدد (أَنِّي يَكُونُ لَهُ وَوَلَدٌ وَلَمْ تَكُنْ لَهُ صَاحِبَةً).

بدانید اگر به وجود فرزند معتقد هستید، به ناچار باید قبل از او، به وجود لاهوت دوم (الصاحبة = همسر) معترف شوید وگرنه چطور بدون وجود لاهوت مطلق دوم (الصاحبة) از پدید آمدن فرزند (لاهوت مطلقى که از آن حاصل گشته است) دم می‌زنید؛ آن هم از همان ابتدای کار به همراه خداوند سبحان و متعال! موجود بودن اله مطلق دوم (الصاحبة) در آغاز به همراه خداوند سبحان و متعال محال است؛ زیرا لاهوت مطلق، حقیقتِ بسیطِ مطلق است و نمی‌تواند چندگانه باشد: «چگونه او را فرزندی باشد و حال آن که او را همسری نیست».

وقال تعالى: (مَا اتَّخَذَ اللَّهُ مِنْ وَلَدٍ وَمَا كَانَ مَعَهُ مِنْ إِلَهٍ إِذَا لَذَهَبَ كُلُّ إِلَهٍ بِمَا خَلَقَ وَلَعَلَّ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ) [364].

و خدای متعال می‌فرماید: «خدا هیچ فرزندی ندارد و هیچ خدایی با او نیست، اگر چنین می‌بود هر خدایی با آفریدگان خود به یک سو می‌کشید و بر یکدیگر برتری می‌جستند، خدا از آنچه او را وصف می‌کنند، منزّه است» [365].

أي إن رتبتم ما توهمتوه من وجود الأقانيم الثلاثة (أو الأصول الثلاثة) بهذه الصورة، فقلتم بوجود الأب (الله سبحانه وتعالى)، واللاهوت المطلق الثاني صاحبة (الإبن)، ثم صدر عنهما اللاهوت المطلق الثالث (الأقنوم الثالث) الروح القدس، فالكلام يكون في وجود اللاهوت الثاني ابتداءً مع الله سبحانه وتعالى، فهل يوجد تمايز بينهما أم لا؟ أي أن كليهما واحد؟

یعنی شما آنچه از اقانیم سه‌گانه (یا اصول سه‌گانه) پنداشته‌اید را به این صورت سامان داده‌اید و به وجود پدر (خدای سبحان و متعال) و لاهوت مطلق دوم یا همان صاحبة (پسر) معتقد گشته‌اید. سپس بر این باورید که از این دو، لاهوت مطلق سوم (اقنوم سوم) یا روح القدس صادر گشته است. سخن درباره‌ی لاهوت دومی است که در آغاز به همراه خدای سبحان و متعال بوده: آیا بین این دو تمایز و تفاوتی وجود دارد یا این که این دو یکی هستند؟

فمن يختار أن كليهما واحد يعود عليه النقص السابق؛ لأن الصادر عنهما مطابق لكل واحد منهما، ومن يختار التمايز بينهما ستنتقض عنده ألوهية الثاني ألوهية مطلقاً؛ لورود النقص عليه، فالتمايز لا يكون إلا بالكمال المطلق (.....) وَلَعَلَّا بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ).

کسی که بگوید این دو یکی هستند، نقض پیشین بر او وارد است؛ زیرا صادر شده از این دو، با هر دوشان مطابقت دارد؛ و کسی که معتقد باشد بین این دو تمایز و تفاوت هست، الوهیت مطلق بودن الوهیت دوم، عقیده‌اش را نقض می‌کند زیرا این نقض بر او وارد و به‌جا است و تمایزی نمی‌تواند باشد جز در کمال مطلق: «...و بر یکدیگر برتری می‌جستند، خدا از آنچه او را وصف می‌کند منزّه است».

والعلماء غير العاملين لأنهم نكسوا فطرتهم وانقلبوا رأساً على عقب، قالوا إن لله ولداً سبحانه وتعالى عما يصفون (ألا إنهم من إفكهم ليقولون * ولد الله وإنهم لَكَاذِبُونَ) [366].

علمای غیرعامل از آن رو که فطرت خود را واژگونه کرده‌اند و به قهقرا بازگشته‌اند، گفته‌اند خداوند را فرزندی است، «سبحانه و تعالی عما یصفون» (خداوند از آنچه برای او توصیف می‌کنند منزّه است): «آگاه باش که از دروغ‌گویی‌شان است که می‌گویند: * خدا صاحب فرزند است، دروغ می‌گویند» [367].

فلو أنهم عادوا إلى فطرة الله وتفكروا في آلاء الله لأنقذوا أنفسهم من هذا الهلاك المبين وتجنبوا الكلام فيما لا يعلمون، وكلام الإنسان فيما لا يعلم كذب (إنهم لَكَاذِبُونَ)، قال تعالى: (وَيُنذِرَ الَّذِينَ قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلِداً * مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ وَلَا لِآبَائِهِمْ كَبُرَتْ كَلِمَةً تَخْرُجُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ إِنْ يَقُولُونَ إِلَّا كَذِباً) [368].

اگر آنها به فطرت الهی بازگردند و در نعمت‌های خداوند اندیشه کنند، خود را از این هلاکت آشکار نجات می‌دهند و از سخن‌گویی درباره‌ی آنچه به آن دانشی

ندارند، بازمی ایستند. سخن گفتن آدمی درباره‌ی چیزی که نمی‌داند دروغ‌گویی است: «آنها دروغ می‌گویند». خدای متعال می‌فرماید: «و کسانی را که گفتند: خدا فرزندی اختیار کرد، بترساند * نه خود به آن دانشی دارند و نه پدرانشان داشته‌اند. چه بزرگ است سخنی که از دهانشان بیرون می‌آید و جز دروغی نمی‌گویند» [369].

و أيضاً: نقض الله سبحانه وتعالى عليهم مبدأ تعدد اللاهوت المطلق من أساسه كيفما كان الاعتقاد به:
درضمن، خداوند سبحان و متعال، تعدد لاهوت مطلق و اعتقاد به چنین چیزی را به هر صورت که باشد از اساس مردود دانسته است:

قال تعالى: (قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ هُوَ الْغَنِيُّ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ إِنَّ عِنْدَكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ بِهَذَا أَتَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ) [370].

«گفتند: خدا فرزندی برگزیده است. منزّه است، بی‌نیاز است، از آن او است هر چه در آسمان‌ها و زمین است. شما را بر آن سخن دلیلی نیست. چرا درباره‌ی خدا چیزهایی می‌گویند که به آن آگاه نیستید؟» [371].

(قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ هُوَ الْغَنِيُّ): ومبدأ هذا النقض على كل من قال بتعدد اللاهوت المطلق - سواء بالبنوة أم بصورة أخرى يتوهمها من ضل عن سواء السبيل - هو أنّ الله قد أودع في فطرة الإنسان ما يميز به بين الحكمة والسفه (فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا) [372]، فكل من استعمل هذا الميزان سيحكم بأن القول

بتعدد اللاهوت مع عدم وجود مائز هو سفه ولا حكمة فيه. وبالتالي لا يبقى إلا القول بالتمايز، وهذا يُنقض بكلمة واحدة (سُبْحَانَهُ هُوَ الْغَنِيُّ) فالتمايز في اللاهوت لا يكون إلا في الكمال، فيتعين فقر ونقص غيره فينتقض قول إن غيره لاهوت مطلق.

«گفتند: خدا فرزندی برگزیده است، منزّه است، بی نیاز است»: اصل این نقض برای کسانی که به تعدد لاهوت مطلق معتقد است -چه به صورت فرزند و چه به گونه‌ی دیگری که افراد انحراف یافته از راه راست می‌پندارند- این است که خداوند در فطرت آدمی، چیزی به ودیعه نهاده است که انسان با آن می‌تواند حکمت را از سفاهت (حماقت) بازشناسد: «سپس بدی‌ها و پرهیزگاری‌هایش را به او الهام کرد» [373]. هر کس که این معیار را به کار گیرد، قطعاً خواهد گفت که اعتقاد به تعدد لاهوت به همراه عدم وجود تفاوت، سفاهت است و چنین چیزی خالی از حکمت می‌باشد. لذا تنها چیزی که می‌ماند موضوع تمایز و تفاوت بین این دو است، که این نیز با یک جمله نقض می‌شود: «خدا منزّه است، بی نیاز است». تمایز در لاهوت نمی‌باشد مگر در کمال که فقر و نقص در غیر او را مشخص می‌کند و در نتیجه وجود لاهوت مطلق غیر از او را نقض می‌کند.

أما بالنسبة لمسألة إرتقاء الإنسان، فإن الله خلق الإنسان وأودع فيه الفطرة التي تؤهله إلى الإرتقاء حتى يكون أسماء الله وصورة الله وتجلي الله والله في الخلق، ولكنه مهما إرتقى لن يكون لاهوتاً مطلقاً ولا غنياً مطلقاً، بل يبقى مخلوقاً وفقيراً إلى الله سبحانه وتعالى (يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُّورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ) ([374])، يكاد لا أنه يضيء من نفسه فيكون لاهوتاً مطلقاً، فكل من سواه خلقه وفقراء إليه سبحانه وتعالى (مَا

كَانَ لِلَّهِ أَنْ يَتَّخِذَ مِنْ وَلَدٍ سُبْحَانَهُ إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ (375).

در خصوص موضوع ارتقا انسان، خداوند انسان را آفرید و در او فطرتی به ودیعه گذاشت که با آن این شایستگی را یافته است که تا به آنجا صعود کند که اسمای الله و صورت الله و تجلی خدا و خدای در خلق شود؛ لیکن انسان هر قدر هم که اوج بگیرد و ارتقا یابد باز هم لاهوت مطلق و غنی مطلق نخواهد شد، بلکه مخلوق و نیازمند به درگاه خداوند سبحان و متعال باقی می ماند: «نزدیک است روغنش روشنی بخشد هر چند آتش به آن نرسیده باشد، نوری افزون بر نور دیگر، خدا هر کس را که بخواهد به نورش، راه می نماید» [376]؛ «نزدیک است» به این معنا نیست که از «خودش روشنی می بخشد» تا به این ترتیب، لاهوت مطلق شود، چرا که هر چه غیر از او وجود دارد، مخلوق خداوند و نیازمند به خداوند سبحان و متعال است: «نسزد خداوند را که فرزندی بگیرد، منزّه است، چون اراده کاری کند می گوید: باش، پس می شود» [377].

وفي هذا النقض المتقدم الذي جاء في القرآن الكريم كفاية لمن ألقى السمع وهو شهيد.

در این نقض که در قرآن کریم آمده است، پیام کافی است برای صاحب دلان یا آنان که با حضور قلب گوش فرامی دارند [378].

أما قولهم إنه واحد أحد مع قولهم بالأقانيم الثلاثة المتميزة المستقلة بذاتها التي يرسل بعضها بعضاً حسب اعتقادهم وقولهم بوجود علاقة بينها كعلاقة البنوة والأبوة الخ، فهو قول

يعلمون أنه سفيه (379]، وإلا كيف تجتمع الوحدة الأحادية مع تعدده وتجزئته وتمايز أجزائه وإن لم يسموها أجزاء.

أنها از یک سو عقیده دارند خداوند یکتا و یگانه است، و از سوی دیگر به اقانیم سه‌گانه‌ای معتقدند که از هم متمایز و در ذات خود مستقل‌اند و طبق اعتقادی که دارند، هر یک، دیگری را ارسال می‌کند و ایمان به این که بین اینها رابطه‌ای از نوع رابطه‌ی پدر فرزندی برقرار است و این نظریه‌ای است که خودشان هم می‌دانند از روی بی‌خردی است [380]؛ وگرنه چطور می‌شود یگانه‌ی واحد با تعددش و اجزایش و تمايز اجزایش یک جا جمع شود، حتی اگر آنها را اجزای نام ننهند؟!!

ولو أعرضنا عن كل ما تقدم فبيان باطلهم يكفيه هذا البيان إن كانوا يعقلون، وهو:

اگر همه‌ی آنچه را که تا کنون برای بطلان این عقیده گفته‌ایم کنار نهمیم، مطلب زیر برای آنها کافی خواهد بود اگر به خرد اندیشه کنند:

إن الله نور لا ظلمة فيه، وكل عوالم الخلق هي نور مختلط بالظلمة وموجودات ظهرت بتجلي نوره سبحانه في الظلمات، ولذا فلا يمكن اعتبار أن الله قد حل في مخلوق أو ظهر في مخلوق ظهوراً تاماً في عوالم الخلق - كما يدعون بعيسى وروح القدس - ؛ لأن معنى هذا أنها لا تبقى بل تبنى ولا يبقى إلا نور لا ظلمة فيه، أي لا يبقى خلق بل فقط الله سبحانه وهو نور لا ظلمة فيه، ولذا قلنا وكررنا إن محمداً يخفق بين اللاهوت والأنا والإنسانية، وأكدت هذا لكي لا يتوهم متوهم أن الله - وهو نور لا ظلمة فيه - يحل في عوالم الخلق تعالى الله علواً كبيراً، والأمر بين واضح

فمعنى ظهور النور الذي لا ظلمة فيه في عوالم الخلق ظهوراً تاماً هو. فناؤها. واندثارها. ولا يبقى لها اسم. ولا رسم. ولا معنى، بل. لا يبقى إلا الله النور الذي لا ظلمة فيه تعالى الله علواً كبيراً.

خداوند نوری است بدون این که ظلمتی در آن باشد و تمام عوالم خلقت، نور همراه با ظلمت است، موجودات نیز با تجلی نور خدای سبحان و متعال در ظلمات تجلی و ظهور یافته‌اند، لذا امکان ندارد که در عوالم خلقت، خداوند در مخلوقی حلول یابد یا به طور کامل در او ظهور نماید. همان‌طور که در مورد عیسی و روح‌القدس چنین ادعایی دارند. زیرا معنای این سخن آن است که چنین موجودی نمی‌تواند بقا یابد بلکه فانی می‌شود و جز نور بی‌ظلمت چیز دیگری بر جای نمی‌ماند. به عبارت دیگر خلق باقی نمی‌ماند بلکه فقط خدای سبحان که نوری است بی‌ظلمت بر جای می‌ماند. بر همین اساس است که ما بارها گفته‌ایم و تکرار کرده‌ایم که محمد بین لاهوت و انانیت و انسانیت در نوسان است. من بر این مطلب تأکید ورزیده‌ام تا کسی گمان نکند که خداوند - که نوری است بی‌ظلمت - در عوالم خلق حلول می‌یابد، تعالی الله علواً كبيراً. قضیه کاملاً روشن است: معنای ظهور تام نور بی‌ظلمت در عوالم خلق، به معنی فنا و محو شدن آن است به گونه‌ای که نه اسمی و نه رسمی و نه معنایی از آن بر جای نمی‌ماند، بلکه فقط خداوند یعنی نوری که هیچ ظلمتی در آن راه ندارد، باقی می‌ماند، تعالی الله علواً كبيراً.

* * *

الأنعام : 101.

[361] - انعام: 101.

[362] - وهذا أيضاً أمر فطري وعقلي وهو إن الحقيقة البسيطة المطلقة لا يمكن أن يفصل عنها شيء مغاير لها أو متميز عنها، ولا يمكن أن يكون فيها أقسام أو أجزاء أو أصول أو أقانيم كما يسمونها متميزة؛ لأن هذا يعني إنها حقيقة مركبة وليست بسيطة، والتركيب دلالة

الافتقار وينفي عنها الغنى، وبالتالي لينفصل شيء ما متميز عن الحقيقة البسيطة المطلقة لا بد من وجود حقيقة بسيطة مطلقة أخرى، وهذا أمر محال؛ لأن الحقيقة البسيطة المطلقة واحدة ولا يمكن أن تتعدد.

[363] - این به طور فطری و عقلی پذیرفته شده است که از حقیقتِ بسیطِ مطلق نمی‌تواند چیزی صادر شود که مغایر یا متمایز با آن باشد و نمی‌تواند در آن گونه‌ها، اجزا، اصول و یا اقانیم متمایز آن گونه که ایشان نام نهاده‌اند، وجود داشته باشد؛ زیرا در این صورت به این معنی خواهد بود که آن حقیقت، حقیقتِ مرکب می‌باشد و نه بسیط، و مرکب بودن، دلالت بر فقر و نیاز دارد و بی‌نیازی و غنی بودن را نفی می‌کند. بنابراین برای جدا شدن چیزی متمایز از حقیقتِ بسیطِ مطلق باید حقیقتِ بسیطِ مطلق دیگری هم وجود داشته باشد که این، محال است؛ چرا که حقیقتِ بسیطِ مطلق، یگانه است و نمی‌تواند متعدد باشد.

[364] - المؤمنون : 91.

[365] - مؤمنون: 91.

[366] - الصافات : 151 - 152.

[367] - صافات: 151 و 152.

[368] - الكهف : 4 - 5.

[369] - كهف: 4 و 5.

[370] - يونس : 68.

[371] - يونس: 68.

[372] - الشمس : 8.

[373] - شمس: 8.

[374] - النور : 35.

[375] - مريم : 35.

[376] - نور: 35.

[377] - مريم: 35.

[378] - «(در این سخن برای صاحب‌دلان یا آنان که با حضور قلب گوش فرامی‌دارند، اندرزی است)» (ق: 37) (مترجم).

[379] - ولهذا تجدهم دائماً يقولون: إن الثالث غير معقول ولا يدرك بالعقل، ولكن يجب الإيمان به.

[380] - از این رو می‌بینیم که مرتب آنها می‌گویند: اقانیم سه‌گانه، عقلانی نیست و با عقل درک نمی‌شود ولی ایمان به آن، واجب است.